



### درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و سوم  
موضوع جزئی: وجوب تعلم مسائل شک و سهو (نظریه مختار) مصادف با: ۲۱ ذی القعدة ۱۴۳۳  
سال سوم  
جلسه: ۱۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بعد از بررسی اقوال در مسئله بیست و سوم باید دید حق در مسئله چیست. برای تبیین نظریه مختار در مسئله لازم است به دو نکته اشاره کنیم:

#### نکته اول:

درباره اصل وجوب تعلم و تفقه است چون در اینجا بحث می‌کنیم که آیا تعلم مسائل شک و سهو لازم و واجب است یا نه؟ تعلم احکام شک و سهو در واقع تعلم بخشی از احکام است لذا به طور کلی باید دید تعلم احکام و تفقه واجب است یا نه؟

ما در بحث اصول در موضوع اشتراک احکام بین جاهل و عالم و به مناسبت بحث از روایات وجوب تعلم به پنج قول در این رابطه اشاره کردیم. بحث این بود که مستفاد از روایات چیست آیا تعلم و تفقه واجب است یا نه؟ در اینجا به صورت اجمالی به این بحث اشاره می‌کنیم و نظر مختار را در آن مسئله مطرح خواهیم کرد تا بعد از آن به بحث مسئله بیست و سوم برسیم.

**قول اول:** عده‌ای قائل به وجوب نفسی تعلم بودند طبق این قول نفس ترک تعلم موجب استحقاق عقاب است چه بواسطه‌ی ترک تعلم با واقع مخالفت بشود و یا مخالفت نشود در هر صورت تعلم مثل سایر واجبات نفسیه خودش موضوع برای وجوب شرعی مولوی قرار گرفته است بنابراین حتی اگر تعلم نکند و عملش هم مطابق با واقع باشد، مع ذلک مستحق عقاب می‌باشد. این قول مربوط به محقق اردبیلی<sup>۱</sup> و صاحب مدارک<sup>۲</sup> است.

**قول دوم:** تعلم و تفقه واجب طریقی است مشهور به این نظر ملتزم شده‌اند و معتقدند تعلم وجوب طریقی دارد؛ منظور از وجوب طریقی این است که اگر تعلم واجب شده برای آن است که با واقع مخالفت نشود لذا استحقاق عقاب بر مخالفت واقع است. تعلم و تفقه به منظور جلوگیری از وقوع در مخالفت با واقع واجب شده است. طبق این نظریه ترک تعلم

۱. مجمع الفائدة البرهان، ج ۱، ص ۴۲.

۲. مدارک الاحکام، طبع قدیم، ص ۱۲۳.

مستلزم عقاب است لکن به شرط مخالفت با واقع. این نظر را مرحوم آقای نائینی در کتاب فوائد الاصول<sup>۱</sup> ذکر کرده‌اند البته ایشان یک تکمله‌ای بر این نظر مشهور دارد و به نوعی این نظریه را تصحیح می‌کند.

**قول سوم:** تعلم وجوب ارشادی دارد یعنی ادله در واقع ارشاد به حکم عقلاء می‌کنند این نظر محقق عراقی می‌باشد.<sup>۲</sup>

**قول چهارم:** قول به وجوب مقدمی تعلم است یعنی از آنجایی که تعلم و تفقه ظهور در مقدمیت برای عناوین مستقل ذاتی مثل حفظ دین و احکام خدا و عمل به آنها دارد لذا از باب مقدمیت واجب شده است. این را مرحوم امام به عنوان یک احتمال ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup>

فرق وجوب مقدمی و وجوب طریقی چیست؟

طبق قول سوم وجوب تعلم یک وجوب طریقی است اما در قول چهارم ادعا می‌شود این وجوب یک وجوب مقدمی است بین اینها فرق است اگر گفته شود که وجوب تعلم طریقی می‌باشد به این معناست که تعلم و تفقه راهی است برای درک واقع (طریق وصول به واقع است) و چنانچه ترک شود احتمال وقوع در مخالفت با واقع زیاد است و منجر به مخالفت با واقع می‌شود لذا تعلم برای احراز واقع واجب شده است اما اگر گفتیم وجوب تعلم مقدمی می‌باشد به این معناست که وجوب تعلم مقدمه‌ی عمل است مثل مقدمه‌ی واجب که وجوب آن غیری است؛ اینجا دیگر مقدمه اگر واجب شده نه به عنوان طریق برای احراز واقع بلکه برای وصول به ذی المقدمه است.

**قول پنجم:** استحباب نفسی مؤکد است یعنی می‌گویند تعلم مستحب است به استحباب نفسی مؤکد.

در آن مسئله ما در بین این پنج قول قائل به وجوب مقدمی تعلم شدیم یعنی گفتیم مستفاد از روایات این است چون حدود هشت روایت در مسئله تعلم ذکر شده که اکثر روایات ظهور در وجوب مقدمی دارند یک روایت فقط ظهور در وجوب نفسی داشت و یک روایت هم ظهور در وجوب ارشادی لکن اکثر روایات ظاهر در وجوب مقدمی بود لذا نظر ما در آن مسئله این شد که وجوب تعلم یک وجوب مقدمی است.

### نکته دوم:

نکته‌ی دیگری که لازم است اینجا مورد بررسی قرار گیرد این است که در این مسئله ما دو مطلب داریم که باید از هم تفکیک شوند یکی اصل حکم تعلم است به این معنی که آیا اساساً تعلم احکام شک و سهو بر انسان واجب است یا نه؟ مطلب دیگر بحث از صحت و بطلان عمل است که اگر تعلم ترک شود عمل صحیح است یا باطل؟

در مطلب اول مسئله استحقاق عقاب مطرح است یعنی مثلاً اگر کسی گفت تعلم واجب نفسی است طبیعتاً بر ترک تعلم عقاب مترتب می‌شود چه مخالف واقع باشد و چه نباشد و یا مثلاً اگر کسی گفت وجوب تعلم طریقی است استحقاق

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۲۵۸.

۲. نه‌ایة الافکار، ج ۳، ص ۴۷۳.

۳. انوار الهدایة، ج ۲، ص ۴۲.

عقاب به شرط مخالفت با واقع پیش می‌آید. اگر گفتیم وجوب تعلم وجوب مقدمی است طبیعتاً ترک تعلم به جهت آنکه مقدمه ترک عمل است مستلزم عقاب خواهد بود.

اما در مطلب دوم یعنی صحت و بطلان دیگر ما کاری به طریقت و مقدمیت نفس تعلم نداریم بلکه ما باید صرفاً ببینیم که آیا عمل مطابق با واقع هست یا نیست و آیا مأتی به با مأمور به تطابق دارد یا ندارد؟ اگر تطابق بود عمل صحیح است و اگر تطابق نبود عمل باطل است. پس باید بین این دو مطلب تفکیک کرد: یکی حکم تعلم از حیث وجوب و عدم وجوب و دوم صحت و بطلان عمل تارک تعلم یا به عبارت دیگر مدخلیت تعلم در صحت و بطلان عمل.

### نظریه مختار و حق در مسئله:

با ملاحظه دو نکته‌ای که بیان کردیم حق در اینجا این است که وجوب تعلم همان گونه که ما در آن بحث اختیار کردیم یک وجوب مقدمی می‌باشد یعنی تعلم احکام شک و سهو لازم و واجب است چون مقدمه عمل به عبادت است لذا وجوب مقدمی دارد و قهراً حاکم به این وجوب هم عقل است چون در همه مواردی که یک شیئی مقدمه‌ی شیئی دیگر قرار می‌گیرد وجوب مقدمه، وجوب عقلی می‌باشد. (وجوب شرعی مقدمه هم در بحث مقدمه واجب انکار شده است.)

با این توضیح تفاوت این نظریه با نظر کسانی که می‌گویند مقدمه وجوب شرطی دارد، روشن می‌شود. همچنین با وجوب مقدمی عقلی به عنوان مقدمه احراز امتثال هم فرق می‌کند؛ مرحوم آقای خوئی می‌فرماید تعلم واجب است چون مقدمه احراز امتثال است ولی ما می‌گوییم مقدمه خود عمل است نه مقدمه احراز امتثال اگر بخواهد از باب احراز امتثال واجب باشد اشکال آن را در جلسه گذشته بیان کردیم. پس تعلم احکام شک و سهو واجب است به وجوب مقدمی عقلی و از این باب که تعلم مقدمه عمل است مخصوصاً با ملاحظه قید بما هو محل الابتلاء غالباً چون اگر در مواردی که غالباً ابتلاء دارد احکام را نداند نمی‌تواند عمل و عبادت را انجام دهد.

مشهور هم وجوب تعلم را وجوب طریقی می‌دانند چون به نظر آنها تعلم طریقی است برای اینکه به واقع برسند. مرحوم آقای خوئی این مسئله را با مبنای مشهور در مورد حرمت قطع عبادت پیوند زده که عرض کردیم این مطلب پیوستگی با مبنای مشهور در مورد جواز و عدم جواز ندارد. صرف نظر از آن مبنا اینها قائل به وجوب طریقی هستند و اگر هم پیوستگی با آن مبنا را بپذیریم گفتیم آن مبنا محل اشکال است. پس به نظر ما وجوب مقدمی عقلی برای تعلم ثابت است.

اما از حیث صحت و بطلان عمل سؤال این است که اگر کسی تعلم نکرد آیا ترک تعلم موجب بطلان عمل است؟ به عبارت دیگر آیا تعلم دخیل در صحت عمل است؟ اینجا به نظر می‌رسد اساساً تعلم مدخلیتی در صحت عمل نداشته باشد ملاک در صحت یا بطلان عمل مطابقت عمل یا مخالفت عمل با واقع است مثلاً فرض کنید کسی تعلم را ترک کرده و عمل را انجام داده و در حین عمل گرفتار شک و سهو شده لکن به گونه‌ای عمل کرد که مطابق با وظیفه‌ی شاک بود مثلاً بنا را بر اکثر گذاشت و نماز دیگری را هم خواند. در اینجا اگر هم طبق وظیفه عمل نکرده باشد حداقل این است که مطابق

احتیاط رفتار کرده است؛ اینجا عمل او صحیح است چون این عمل کمبود ندارد و آن را با تمام اجزاء و شرایط آورده است قصد قربت هم از او متمشی شده چون برای قصد قربت اصل انتساب به خداوند مهم است همین که به نحو کلی این عمل را انجام می‌دهد و اگر از او پرسند چرا این عمل را انجام می‌دهی در پاسخ خواهد گفت احتمال می‌دهم خداوند به آن امر کرده است. درست است که تکلیف برای او معلوم نیست و درست است که به صرف احتمال دارد این را انجام می‌دهد اما احتمال مخل به قصد قربت نیست چنانچه سابقاً هم بیان کردیم. جزم در نیت در عبادات هم معتبر نیست. لذا مقتضی برای صحت در این عمل تام است و مانعی هم نیست لذا به نظر می‌رسد که اگر عمل مطابق با واقع بود صحیح است و الا باطل است و ترک تعلم فی نفسه موجب بطلان عمل نیست.

این دو مطلبی که ما در این مقام بیان کردیم به روشنی در کلام مرحوم امام و سید تفکیک نشده است؛ ظاهر عبارت امام و مرحوم سید این است که اگر کسی ترک تعلم کند عملش باطل است در حالی که ترک تعلم مستلزم بطلان عمل نیست اگرچه ممکن است استحقاق عقاب فی الجملة را به دنبال داشته باشد.

در اینجا مرحوم شیخ انصاری مدعی شده‌اند که تارک تعلم فاسق است؛ که آن را در ادامه مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما بهر حال در مطلب اول از بخش اول از فرمایش امام تکلیف مشخص گردید (در مسئله بیست و سوم کلام امام دو بخش دارد که بحث در بخش اول بود).

### **مطلب دوم: دامنه و محدوده وجوب تعلم**

آیا این وجوب تعلم مختص مواردی است که انسان اطمینان دارد به آن ابتلاء پیدا می‌کند یا به عبارت دیگر تعلم احکام شک و سهو به مقداری که اطمینان دارد غالباً محل ابتلا می‌باشد، واجب است (این قدر متیقن از تعلم است) یا آنکه آیا این دایره وسیعتر هم است؟ اگر دایره وجوب تعلم وسعت پیدا کند شامل جایی که انسان احتمال ابتلا می‌دهد نیز می‌شود. پس در مطلب دوم سخن از دامنه وجوب تعلم است که آیا مختص مواردی است که انسان غالباً به آن مبتلا می‌شود یا آنکه شامل مواردی که احتمال ابتلا هم باشد، می‌شود؟

در موردی که اطمینان دارد غالباً محل ابتلاست، بحثی نیست چون قدر متیقن است چنانچه بحث ما تا اینجا این بود که ادله و روایات ثابت می‌کند که تعلم مسائل شک و سهو نسبت به مقداری که انسان دارد مورد ابتلاء است غالباً واجب است عقل هم این را به عنوان مقدمه لازم می‌داند ولی کلام در مواردی است که احتمال ابتلاء می‌دهد. اینجا گفته شده است که در جایی هم که انسان احتمال ابتلاء به شک و سهو را بدهد تعلم واجب است. چند دلیل بر عدم وجوب تعلم در این موارد اقامه شده:

### **دلیل اول: استصحاب**

بعضی گفته‌اند تعلم واجب نیست به خاطر استصحاب به این بیان: کسی که احتمال ابتلا به شک و سهو را می‌دهد استصحاب عدم ابتلاء را نسبت به آینده جاری کند یعنی الآن یقین دارد که این مسئله مورد ابتلاء او نیست احتمال می‌دهد

که وقتی شروع در نماز کند در حین نماز مبتلا به شک و سهو می‌شود یقین سابق و شک لاحق دارد استصحاب می‌کند عدم ابتلاء به شک و سهو را (استصحاباتی که تا به حال با آن برخورد کرده‌ایم معمولاً استصحاب نسبت به امور حالیه بوده یعنی ما یقین سابق داریم در حال شک می‌کنیم استصحاب می‌کنیم بقاء ماکان را اما این استصحاب متفاوت است استصحاب نسبت به امور حالیه نیست بلکه استصحاب نسبت به آینده است یقین الآن است اما شک در آینده پیدا می‌شود. اینجا مستدل مدعی است که ارکان استصحاب اینجا وجود دارد متیقن و مشکوک وجود دارد با اینکه متعلق شک و یقین یکی می‌باشد اما در عین حال زمان متیقن و زمان مشکوک فرق می‌کند. زمان متیقن الآن می‌باشد و زمان مشکوک آینده است لذا این استصحاب مانعی ندارد. پس نتیجه استصحاب عدم ابتلاء این است که تعلم واجب نیست.

**بحث جلسه آینده:** این دلیل مورد اشکال واقع شده است؛ مرحوم آقای خوئی<sup>۱</sup> به این دلیل اشکال وارد کرده‌اند که در جلسه آینده به تبیین آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»

---

۱. التنقیح، ج ۱، ص ۲۵۱.